

ادامه تربیت هر بی بوسیله خویشتن

و تقویت هر بی بوسیله خویشتن

پس از آنکه فرد جوان تحصیلات خود را به پایان رسانید و تمام فنون و دانش‌های لازمه را کسب نمود و بروز اجتماعی و حرفه‌ای و معنوی آشناشد برای دخول در جامعه و شروع بزندگی حقیقی آماده و مهیا می‌گردد. حال آیا تربیت اینچنین فردی خاتمه یافته است یا خیر؟ – خاتمه یافته است از این نظر که دیگر برای راهنمائی او هر بی بخصوصی لازم نیست. ولی چون تحولات نفسانی و جسمانی او در مراحل تکامل است از این لحاظ تربیت او هنوز خاتمه‌پذیرفته است. چه بندرت اشخاصی میتوان یافت که پس از اتمام تحصیلات تحول و تکاملی در روح و جسمشان پیدا نشود. زیرا اگر فردی پس از طی این دوران دیگر تکامل نیابد ناچار در تمام قوای حالات ذهنی اونوعی انجما در خود روی میدهد و مانع پیشرفت او می‌گردد. این چنین فردی از لحاظ فکر در حالت جوانی باقی میماند بدون اینکه از طراوت و شادی حقیقی آن برخوردار باشد. بطور کلی همه افراد در هنگام شروع بزندگی اجتماعی کم و بیش با اشکالاتی مواجه می‌گردند و تنها عده محدودی یافت می‌شوند که در مقابل سیل حوادث مقاومت نموده شخصیت خود را از دست نمیدهند.

رجحان و برتری روش‌های عملی بر روش‌های نظری آموزشی هم در اینست که روش‌های عملی افراد را تدریجاً برای سازش با محیط و مقابله باشد اید زندگی آماده می‌سازند. هدف روش‌های عملی اینست که فرد را در حالتی قرار دهند که احساس

نماید سازش با همیط در نتیجه فعالیت او بدست خواهد آمد و میتواند بدان دست یابد. با روش عملی فرد احساس مینماید که این سازش را خود او بوجود آورده است نه اینکه در تحقیق تأثیر آن با همیط تطابق حاصل نموده باشد. عکس روشهای نظری آموزشی فرد را نوعی تربیت میکنند که همیشه تصور مینماید دنیا و مافیه‌ها مکتبی بوجود میآورند که قواعد و قوانین آنها تحملی است و بایداز آنها پیروی نمود.

با استناد به ذکر بود که زندگی بنوبه خود بمنزله هر بی بزرگی است و افراد را برای مقابله با حوادث آماده میسازد. البته در نتیجه تجارت حاصله طرز زندگی و همچنین تعبیر و تفسیر وقایع وحوادث آن دامنه تعلیم و تربیت اولیه فرد توسعه مییابد، مثلاً در نتیجه اولین درسی که فرد از زندگی میگیرد متوجه میشود که افرادی که با آنان سر و کار دارد دارای خواص و مشخصاتی که میخواست داشته باشند نیستند. و همچنین جامعه‌ای که در آن زیست میکند با تصورات اوافق نمیدهد و حتی در هرورد طبیعت هم زیبائی‌های موجود با زیبائی‌های تخیلی او تطابق ندارد. خلاصه فاصله بین جهان حقیقی و ایدآلی باندازه‌ای زیاد است که حتی نمیتوان جهان حقیقی را شبیه از جهان ایدآلی دانست، و فردی که برای آزادی بدنیا آمده است ناچار خود را دو جهانی مییابد که همه چیز یعنی قوانین طبیعت و مؤسسات اجتماعی و منافع و حتی احساسات افراد هم در زیر چرخهای عرابه زندگی خود بخود در حرکتند.

بخصوص فرد پس از ورود در زندگی خواه و ناخواه تحت تأثیر سنت و رسوم اجتماع خود قرار گرفته قوانین طبیعت و محیط را تحمل مینماید و خلاصه ناگزیر همنگ دیگران میگردد، زیرا این ناموس طبیعت است. اصل اخلاق اجتماع هم بر این پایه استوار است که افراد یک جامعه در همه موارد کم و بیش یکسان شوند تا بتوانند به زندگی مشترک خود ادامه دهند. در حقیقت اگر اصل اخلاقی هزبود در جامعه‌ای رعایت نشود افراد بشکل جانورانی در می‌آینند که صورت آدمی و صفت حیوانی داشته باشند و این موضوع مخصوصاً در هنگام بروز جنگ‌ها که

قیود اجتماعی از هم ریخته و پاشیده هیشوند بخوبی مشاهده میگردد .
بدین دلیل زندگی بنایی را که بر اثر تربیت برپا شده بود عملاً منعدم میسازد
و در حقیقت تربیتی که فرد در حین زندگی دریافت میکند کاملاً عکس تربیت دوران
آموزشی است . شرایط زندگی دسته جمعی در عین آنکه شخصیت اصلی فرد را حفظ
میکند او را قادر میسازد که شخصیت اجتماعیش را به نصیحت ظهور رساند . زندگی
اجتماعی بفرد اجازه میدهد که از لحاظ خانواده و شغل و عقیده و مذهب شخصیت
مخصوص خویش را محفوظ دارد ولی ایدآل اجتماع ایجاد نماید که همه این
شخصیت‌ها در وجود فرد یک مرکز اصلی داشته باشد و بشکل شخصیت اجتماعی
یعنی فرد بدون در نظر گرفتن عقائد شخصی او ظاهر گردد .

بطور کلی اجتماع مستلزم نوعی وحدت است ولی در عین حال حامی شخصیت‌های
افرادی و خصوصی افراد نیز میباشد . اجتماع سعی دارد که این وحدت را محفوظ
دارد ولی بشرط آنکه وابسته بقوایین کلی این اجتماع و تحت نظر او باشد و بهمین
دلیل است که اجتماع سعی دارد این وحدت را در هر صورت ایجاد نماید تا موجب
تجمع افراد گردد ؛ ولی بشرط آنکه این تجمع در پیرامون یک هسته فکری و عملی
دسته جمعی صورت پذیرد . و اهمیتی که در عصر حاضر برای تربیت اشخاص بالغ
میذول میگردد برای ایجاد همین وحدت است و این تربیت در حقیقت دنباله همان
کوششهاست که در بعضی از اجتماعات برای هتشکل ساختن اطفال و جوانان بکار
میروند . در هر صورت نکته هسلم این است که در همه اجتماعات آنچه که از همه همتر
و با اهمیت تر است همانا انسان و سرنوشت اجتماعی اوست .

تربیت هر بی بوسیله خویشتن

هدف تربیت که خود بمنزله رهبری میباشد راهنمایی فرد است بطوری که

دیگر احتیاج به رهبر و راهنمای نداشته باشد. این تربیت هنگامی خاتمه میباید که فرد از لحاظ ساختمان فکری و ممیزات و مشخصات انفرادی بدرجۀ کمال رسیده باشد. این تعریف خود محتاج به تفسیر میباشد. ساختمان فکری فرد موقعی بحد کمال میرسد که فرد کاملاً با محیط خود سازش حاصل نموده شخصیت خود را طوری پایدار کرده باشد که محیط را در تحت سلطه خود قرار داده باشد. باید متذکر بود که از نقطه نظر تکامل فکری هم این سازش با محیط در هریک از هر احل رشد صاف است. محیطی که فرد باید با آن سازش نماید محیطی است که بامنافع آنی و امکانات فردی او مطابقت مینماید. مثلاً موقعیت کودک را در محیط طبیعی کودکانه و سپس دو محیط اجتماعی و همچنین موقعیت فرد جوان را در محیط اجتماعی وسیع‌تر میتوان مورد توجه قرارداد. بعدها دیگر تعریف فرد و محیط قبل از افحام یا شرسته آزمایش‌های مربوط با جامع و محیط کامل و روشن نمیباشد. محیط پرورش دهنده فرد است و همچنین فرد تدریجاً محیط خویش را برای زیستن آماده میسازد. جهان در طی قرون هتمادی رفتۀ توسعه میباید و در عین حال هرچه برخورد با مشکلات پیچیده‌تر و مشکل‌تر گردد، استعداد افراد هم عمیق‌تر و غنی‌تر میگردد.

حال باید دید آیا این محیط است که بر اثر پیشرفت قوا و افکار فرد مورد استفاده پیشتری قرار گرفته و یا بالعکس در نتیجه شداید و مشکلات محیط‌اندیشه و افکار فرد توسعه یافته است؛ ظاهر اهر نشان میدهد که فرضیه دوم پیشتر بحقیقت نزدیک است. زیرا محیطی که ما امروز در آن زیست هیمن‌لائیم در نتیجه تجارت متعدد پیشینیان بدین شکل در آمده و بنا بر این قبل از ما موجودیت داشته است ولی معهذا ارزش فرضیه اول هم کمتر از ارزش فرضیه دوم نیست. زیرا محیط برای فرد وجود خارجی ندارد مگر اینکه فرد بتواند آن محیط را برای خویش مجسم نموده مورد استفاده قرار دهد و مفهوم رشد هم همینست. در هریک از هر احل رشد فرد یک نوع تعادلی بین او و محیط برای ادامه زندگانی برقرار میگردد و این

تعادل سبب میگردد که فرد بعد اعلا در هر یک از مراحل رشد از قوای خود برای سازش با آن استفاده نماید . تشخیص و اهمیت دوران کودکی و جوانی و سن بلوغ هم براساس همین تعادل با محیط استوار است. مرد کامل کسی است که قدرت و توانایی تخیلات و تصورات نظری و عملی او متعادل با هجموئه تجارت همکنه این سن باشد و بهمین دلیل است که در تعلیم و تربیت کامل از هیچیک از مراحل آموزشی چشم پوشی نشده و فرد را در راه تکامل ، مرحله بمرحله تعقیب نموده اورا تحت بررسی دقیق قرار میدهدند .

موقعی تعلیم و تربیت بخوبی انجام یافته است که فرد درسن معینی بحد کمال و بلوغ رسیده باشد . این حد کمال و بلوغ بوسیله مشخصات ذیر کاملار وشن میگردد:

- ۱ - بوسیله تعادل ارتباطات واقعی فرد ۲ - بوسیله امکان سلط بر ارتباطات خارجی
- ۳ - بوسیله برقراری تعادل بین ارتباطات داخلی و خارجی . بعبارت دیگر این بلوغ موقعی حاصل میشود که فرد بتواند با تمام قدرت و قوا در طلب چیزی برآید و استعداد فهم کلی هستی و درک موجودیت را داشته باشد و بالاخره رابطه بین خود و جهان هستی را درک نماید . یا بطور خلاصه این بلوغ موقعی حاصل میگردد که فرد بتواند از هستی و موجودیت یک تصور کلی داشته باشد ، تصوری که بکمک تجربه و آزمایش او بdest آمده باشد . اگر فرد باین غایت و هدف برسد موجودیت خود را در مقابل طبیعت هستقر و پایدار نمینماید همانطوریکه کودک و جوان هم در مراحل هر بوطه این استقرار و پایداری را بشوت رسانده اند . اختلاف بین فرد بالغ با کودک و جوان در این است که تصور فرد بالغ از جهان هستی یک تصور حقیقی کامل است در صورتیکه تصورات و تخیلات کودکان و جوانان محدود بعوالم کودکی و جوانی میباشد . از اینجا چنین نتیجه میگیریم که باید برای یک فرد بالغ هیچ چیز مبهم و تاریک و متباعد و هتباین موجود نباشد و همچنین از لحاظ اجتماعی و روانی دارای شخصیت های مختلف نباشد . بهمین دلیل است که تربیت باید کوشش نماید تا از هر گونه خودداری

در مورد بیان احساسات درونی جلوگیری شود، چه این امر سبب مبارزات احساسات و عواطف درونی میگردد و عواقب وخیمی از نظر روانی در بر دارد. تازگی کلیه تربیت‌ها و آموزش و پرورش‌ها و روشهای آموزشی که بر اساس اجبار استوارند بر اثر اصل فوق میباشد. و همچنین اهمیت روشهای عملی که فرد را وادار مینمایند تا شخصیت خود را بتدریج احراز نماید وابسته بهمین امر است.

در این پیشرفت تدریجی بسوی تکامل و بلوغ، کوشش اصلی از ناحیه خود فرد است. تربیت در این امر فقط عنوان یک وابسته و کمک لازم میباشد. اساس فعل و انفعالات روحی و نفسانی و سرچشمہ تکامل آن بر پایه تمایل بدارا بودن یک‌شکل معین پایدار است همچنانکه پایه زندگی جسمانی هم بر اساس دارا بودن پیکریست که بتواند تعادل فرد را در مقابل فعل و انفعالات جهان خارج محفوظ بدارد و برای ارضاء این احتیاج مضاعف یا بطور خلاصه این احتیاج کلی است که فرد از هنگام تولد پیوسته آزمایش‌های اندوخته خود را با آنها مطابقت میدهد و در نتیجه این عمل شخصیت خود را استوار و در مقابل حوادث مقاومت مینماید. بنا بر این عکس العمل فرد در مقابل حوادث دنیای خارج موجب پیدایش شخصیت فردیست و از این‌رو اگر تعلیم و تربیت بطور صحیح اجرا بشود هرگز نباید هدف آن یکسان نمودن همه افراد باشد، بلکه عکس باید هر فرد را طوری کمک کند که بتواند شخصیت خود را ظاهر ساخته نظر خویش را درباره هجموئه اشیاء خارج بیان نماید و بالاخره ممیزات شخصی خویش را بنیان گذارد. بطوریکه وابستگی افراد هر جامعه از هجموئه اختلافات نظریه افراد آن تشکیل شده است، زیرا برای اینکه هر یک از آنها بتواند شخصیت خویش را برای خود معین نماید مجبور است متقابلاً با نظریات سایر افراد هم سازش کند.

خلاصه میتوان گفت که تعلیم و تربیت حقیقی تعلیم و تربیتی است که با آزادی کامل اجرا شده باشد یعنی فرد را طوری مهپا سازد که کلیه اشیاء و کیفیات را در ک

نموده خود خواستار آن گردد و حس کند که شخصاً باید سرنوشت خود را بسازد و بفهمد که در این کار موفق نخواهد شد هرگز با مساعدت و همکاری سایر افراد جامعه . زیرا این تعلیم و تربیت است که با ارتباط دادن فرد با اشکال گوناگون جهان هستی موجب استقلال شخصی او در مقابل هر یک از این اشکال میگردد .

چنان تصور هیروند که این تعریف جز یک تصور ایدآلی چیز دیگری نباشد ، زیرا هیچ موجودی نمیتواند در مورد تعلیم و تربیت باین درجه آزادی کامل نائل آید . گفتار فوق تا حدی مقرر و بصیرت میباشد و بهمین دلیل در آزادی هم درجات گوناگونی موجود است همانطوری که در تعلیم و تربیت و حتی مؤسسات تعلیم و تربیتی هم این درجات وجود دارد . در عالم وجود هر چیزی جایی دارد و هر جزء با سایر اجزاء در ارتباط است . همه افراد قدرت واستعداد این را ندارند که باخذ عالی ترین درجات نائل آیند و بهمین دلیل است که تعلیم و تربیت دارای مراحل مختلفی میباشد . اما اگر غایت مطلوب و هدف نهایی در همه درجات تکامل راهی را که بایستی پیمود برای ما روشن نسازد وحدت وجود و وحدت تمدن و وحدت اجتماعی در مورد خطر واقع خواهد شد . تعلیم و تربیت باید طوری اجرا گردد که هر فرد بتواند در حدود معلومات خود از شکل آزادی شخصی خود مستفیض گردد و خواستار نوعی تشریک مساعی با سایرین باشد که متناسب با سطح معلومات اوست .

آیا با این مقدمه ، همه گفتار لازم ، درباره تعلیم و تربیت پایان یافته است ؟ نه - اگر تعلیم و تربیت حقیقی آن تعلیم و تربیتی باشد که فرد بخود میدهد هرگز در هنگام فراسیدن دوران بلوغ هم پایان نمی باید . هیچ موجودی یکباره کامل بدنیا نیامده است تا در نتیجه هرگز تغییر و تحولی در او پیدا نشود . معنای بلوغ هم این است که همه استعدادات و نیروهای فرد بدرجه ای رسیده اند که میتوانند تعادل فردا را از لحاظ کلی محفوظ دارند . ولی جهان و همیها دائماً در تغییر و تحول است و فرد هم ناگزیر بایستی همگام آن تغییرات تحول و تکامل باید . همچنین فرد مجبور است

که دائمًا نتائج تجارب زندگانیش را بیاد داشته و برای حفظ وجود خود در مورد همسازی و تطابق با محیط از آن تجارب که دائمًا تغییر یافته و تجدید می‌شوند استفاده نماید. بالاخره لازمست که فرد زندگی را در پیچ و خم‌هایش تعقیب نموده با استفاده از اطلاعات حاصله در تکامل تعلیم و تربیت خویش بکوشد. مفهوم رسیدن بدوره بلوغ این است که از آن پس تربیت خویشتن در خود زندگی واقع شده و بازنده باشندگی اشتباه می‌شود.

هدف تعلیم و تربیت در دوران رشد این است که کودک را در حالتی قرار دهد که بتواند زندگی و عالم وجود را تفسیر نماید. و بشرط اینکه هدف اصلی این تعلیم و تربیت وحدت آزادی و تصمیم بدرستکاری و جوانمردی و دیانت باشد چندان مهم نیست که بر اثر فشار حوادث و تأثیر برخوردهای گوناگون با افراد دیگر تصور اصلی حیات و هستی کم کم تغییر نماید، این قانونی است که در نتیجه تجربه بدست هیآید. در این تربیت اصل اساسی این نیست که کودک چنین بیندیشد یا چنان، این چیزرا بخواهد یا آن دیگر را، بلکه اصل مهم این است که همیشه بدرستی بیندیشد و جوانمردانه در تکاپوی خواسته‌های خود باشد و بخصوص هرگز خود را فراموش نکند. اگر در نتیجه تعلیم و تربیت فرد هوفق شود که نقش انسانیت خویش را در تمام هر احل زندگی ایفا نموده سرنوشت خویش را خوب فراهم‌سازد معلوم می‌گردد که تعلیم و تربیت به‌هدف غائی خود نائل آمده است.

هر کس این موضوع را بخوبی درک نماید می‌تواند خود را با خواسته‌های اصولی زندگانی تطبیق دهد و در تمام دوران زندگانی به ارزش حقیقی فضیلت و تقوای جوانی واقف باشد. هتسافانه بسیاری از اشخاص در عالم هستی و زندگانی روزمره بواسطه گرفتاریهای خانوادگی و حرفه‌ای و تمایلات سیاسی و غیره شخصیت و حتی همیزات و مشخصات فردی خود را از دست میدهند. این‌گونه اشخاص یا عنان زندگی خود را بدست حوادث سپرده با دیگران همنک می‌شوند یا مطلقاً دریکی

از حالات زندگی مثلاً جوانی و یا حتی کودکی باقی میمانند. ولی منظور از جوان ماندن این نیست که راه تکامل را ترک گوید، بلکه هنظور آن است که استعدادات فردی همچنان توسعه یابد و دامنه خواسته‌های او روز بروز وسیع‌تر گردد. پایداری فعالیتهای ذهنی و احساسات و عواطف قلبی از ممیزات جوانی است. اگر دوره‌جوانی که بسن بلوغ هنرهای میگردد چنان زیبا هینماشد و اگر شاعران و فلاسفه متفق القولند که جوانی بهترین دوران زندگی میباشد بدین دلیل است که جوانی دوره‌ایست که بحد اکثر نیرو و وقوف کامل از هدف آن و مفهوم کلی قانون بشریت اطلاع حاصل می‌نماید. در این موقع است که فرد میتواند همه تمایلات و شور و شعف را در سلطه اختیار خود آورد و در این دوران است که جوان برای خود هیچگونه حدی قائل نمیشود و حاضر است با هر گونه خطری روبرو گردد. حال اگر فرد مفهوم حقیقی تعلیم و تربیت خارجی را که در ابتدای سن بلوغ پایان می‌پذیرد خوب درک نکرده باشد ظاهر این تعلیم و تربیت در این نقطه متوقف میگردد و گرچه جهان وزندگی او لاینقطع در تحول میباشد باز هم فرد در حالت خود ثابت بوده و خط مشی نیست سالگی خود را ادامه میدهد.

هدف نهائی تربیت خویشن اراده و تصمیم به جوان ماندن و استفاده از غنائم سرشار جوانی در طول سالهای زندگیست. در نتیجه هریان خوب آنهاست هستند که باین موضوع وقوف کامل داشته باشند. اگر هریان میتوانند روحیه افراد را کاملاً درک نمایند و او را در تمام مراحل تعلیم و تربیت و رشد دوست داشته باشند باین عایت است که هرگز فراموش نمیکنند که خودشان هم این دوران را پیموده‌اند و حاضر نیستند بهیچوجه مزایای آن دوران را فراموش کرده از دست بدهند. لازم نیست که هریان دارای روحیه کودکان یا جوانان باشند، چه مدتی است که دوران این سازمان روحی برای آنها سپری شده است ولی بیش از هر کس دیگر باید هریان از سرفضیلت جوانی آگاه و دائمآ در تکابوی آن باشد. هریان در تصور کلی از جهان هستی سعی

میکنند که فضیلت‌های جوانی را بر سایر فضیلت‌ها مقدم بشمارند. از آنجاکه مریان حقیقی وحدت‌کلی تحولات زندگی را همیشه در نظر دارند و خوب میدانند که این تحولات از کجا سرچشمه گرفته و بکجا می‌انجامد و بالاخره از آنجاکه همه اشکال متناوب زندگی را دوست دارند میتوانند زندگی خود را برای خوبی هدایت کنند.

چندان مهم نیست که شرایط زندگی و الاهامات گوناگون جوانی همیشه در تغییر و تحول باشند، آنچه که برای آنها حائز اهمیت میباشد این است که جوانی خود را برای تعقیب این تحولات محفوظ دارند. بنظر ایشان پیری حقیقی موقعی فرا میرسد که دیگر آنها قادر به تعقیب این تغییرات نبوده و نتوانند با جنبش دائمی که موجب تجدید جهان و زندگیست هم آهنگی نمایند و روزهای خود را با آه و تاسف پر کنند. بزرگترین نیروی آموزشی و پروردشی برای هر مری اجتناب از پیری است.

